

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 4, Summer 2022, 451-470
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.35391.2172

A Critical Review on the Book ***Plato: Deconstruction of a Philosophical Myth***

Hassan Fathi*

Abstract

In this book *Plato: Deconstruction of a Philosophical Myth*, Shervin Vakili tries to show that the portrait of Plato drawn by the so-called scholars of *Plato* (both western and Iranian) is verily unreal. In nine sections of this book, Vakili completes a portrait of *Plato* which lacks ethical and Political vices; a person who learned everything from Persians and turned everywhere against them. Vakili's *Plato* is a stony aristocrat, an ambitious treacherous, and deviator of the Persian theoretical and practical teachings. Vakili introduces very historical pieces of evidence from Greek-Persian relations to validate his portrait, but after reading his book, it is not hard to say that he lacks a comprehensive, original, and deep understanding of *Plato's* teachings. Most of his comments and analyses are unscholarly, and some are notoriously mistaken. Some critical points have been said here, about this amassed book.

Keywords: Plato, The Influence of Ancient Persia on Plato, The Deviation of Ancient Iran in Plato's Work, The Deviation of Plato in Vakili's Work

* Associate Professor of Philosophy, University of Tabriz, Tabriz, Iran, hfathi42@yahoo.com

Date received: 21-01-2022, Date of acceptance: 23-05-2022



نقد و بررسی کتاب افلاطون: واسازی یک افسانه فلسفی

حسن فتحی*

چکیده

کتاب *افلاطون: واسازی یک افسانه فلسفی*، نوشته شروین وکیلی، درصدد مبرهن‌ساختن این مدعاست که چهره‌ای از افلاطون که به اصطلاح افلاطون‌شناسان غربی و ایرانی برای ما ترسیم کرده‌اند واقعیت تاریخی ندارد. وکیلی در بخش‌های نه‌گانه کتابش افلاطونی را به ما معرفی می‌کند که از رذایل اخلاقی و سیاسی چیزی کم ندارد؛ و نیز افلاطونی را که کاملاً دست‌پرونده ایرانیان و درعین‌حال ناسپاس به آن‌هاست. افلاطون وکیلی اشرافی متعصب، جاه‌طلب توطئه‌گر، تحریف‌کننده تعلیمات نظری و عملی بی‌نقص ایرانیان است. وکیلی داده‌های تاریخی فراوانی را برای مدعاهای خود ارائه می‌کند، اما خواننده آشنا با افلاطون به جرئت می‌تواند بگوید که او تصور جامع و اصیل و عمیقی از تعلیمات افلاطون ندارد. تفسیرها و تحلیل‌های او در خیلی جاها غیرمحققانه و در برخی جاها به طرز افتضاح آمیزی نادرست‌اند.

کلیدواژه‌ها: افلاطون، تأثیر ایران باستان بر افلاطون، تحریف ایران باستان در آثار افلاطون.

۱. مقدمه

فلسفه، با تاریخ ۲۶۰۰ساله‌اش، پدیده‌ای یونانی بوده و یونان همیشه به‌عنوان خاستگاه آن مطرح بوده و است. حدود هزار سال آغازین آن در خود عالم یونانی‌زبان طی شده است، هم‌راه با اخذ و اقتباس‌هایی که یونانیان از جهان پیرامون خویش انجام داده‌اند و تأثیراتی که

* دانشیار دانشگاه تبریز، تبریز، ایران، hfathi42@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲



در جهان پیرامونشان گذاشته‌اند. اوج درخشش این هزار سال را، از حیث نگارش آثار فلسفی، می‌توان سده چهارم پیش از میلاد دانست، یعنی سده‌ای که آثار افلاطون و ارسطو از آن به یادگار مانده است. آنچه به نام این دو فیلسوف در اختیار داریم همیشه مورد توجه جدی بوده و هر پژوهشی در مورد فلسفه و در درون فلسفه همیشه به نوعی در پیوند با آرای این دو بوده است. این وضع به گونه‌ای است که هر مقطعی از تاریخ فلسفه و هر مکتب و چهره فلسفی را می‌توان از منظر نسبتش با آرای این دو فیلسوف بررسی کرد. از میان این دو نیز ارسطو به نوعی در دیالوگ با افلاطون است که به بیان آرای خویش می‌پردازد؛ بدین ترتیب می‌توان مستقیم و غیرمستقیم سهم افلاطون را در تاریخ تفکر فلسفی گسترده از همه دانست. این درحالی است که اولاً خود افلاطون در واقع راوی و حافظ و شارح آرای پیش از خود و پیرامونش است؛ و ثانیاً آنچه به نام او و مکتب او مطرح شده و مورد قبول و رد قرار گرفته است لایه‌ها و ابعاد گوناگون دارد.

بدین گونه است که هنوز هم درباره افلاطون کتاب‌ها و مقاله‌های فراوان نوشته می‌شود و خود این کتاب‌ها و مقاله‌ها نیز شایسته نقد و بررسی تشخیص داده می‌شوند. تدوین و انتشار کتاب *افلاطون* شروین و کیلی نیز در همین جهت است؛ مقاله پیش‌رو نیز به نقد و بررسی این اثر اختصاص یافته است.

۲. معرفی اولیه کتاب و کیلی

کتاب *افلاطون: وسازی یک افسانه فلسفی (تاریخ خرد: کتاب سوم)*، به قلم شروین و کیلی، برای نخستین بار در تهران، از سوی نشر ثالث، به سال ۱۳۹۵، در یک مجلد ۷۷۴ صفحه‌ای، در قطع رقعی و ۷۷۰ نسخه چاپ و منتشر شده است. کتاب دارای حجم نسبتاً زیادی است و همان‌طور که از عنوان آن نیز می‌توان حدس زد، نویسنده درصدد است که در این اثر فلک ادبیات افلاطونی را سقف بشکافد و طرحی نو دراندازد و نتیجه کارش ترسیم سیمایی از افلاطون باشد که با «افلاطون‌های بسیاری ... که در ترجمه‌ها و شرح‌های گوناگونی گنجانده شده‌اند و هر یک مدعی انعکاس تمامیت باورهای این اندیشمندان (ص ۹)» به کلی متفاوت و از خطاهای آن‌ها مبرا باشد. به گمان او،

خطای اصلی و پایه‌ای مترجمان و شارحان افلاطون این است که از زمینه تاریخی و اجتماعی آتن قرن چهارم پیش از میلاد غفلت ورزیده و پیوندهای استوار و تعیین‌کننده

این شهر با سیاست و فرهنگ دولت هخامنشی را نادیده انگاشته‌اند ... [و چون] با متون اوستایی، پارسی باستان، سانسکریت، آرامی، و عبری نوشته‌شده در عصر هخامنشی بیگانه بوده‌اند ... بستر معنایی تدوین رساله‌های افلاطون را درک نکرده‌اند و این اندیشمند را به‌خطا در زمینه متأخرتر مسیحی فهم و تفسیر کرده‌اند (همان).

آثار دیگر نویسنده که هم‌سو با همین سیاست اند در بخش منابع به این صورت معرفی شده‌اند: *اسطوره یونانی* (۱۳۸۹)، *داریوش دادگر* (۱۳۹۰)، *اسطوره‌شناسی آسمان شبانه* (۱۳۹۱)، *زندگاهان* (۱۳۹۳)، *اسطوره‌شناسی ایزدان ایرانی* (۱۳۹۴)، و *تاریخ خرد ایونی* (۱۳۹۵).

افلاطون وکیلی از نه بخش تشکیل شده است که به‌ترتیب به کیستی افلاطون، روش افلاطون، انسان افلاطونی، خرد افلاطونی، کام افلاطون، جهان افلاطونی، اخلاق افلاطونی، سیاست افلاطونی، و بالاخره افلاطون و خرد مغانه اختصاص یافته‌اند. هرکدام از شش بخش نخست کتاب به چند گفتار تقسیم می‌شوند که در اکثر گفتارها نیز تقسیم‌های ریزتری ذیل عنوان «سخن نخست، دوم، ...» را شاهدیم. گاهی خود هر سخن نیز به چند بند تقسیم می‌شود که ذیل حروف الفبای فارسی دسته‌بندی می‌شوند؛ چنان‌که مثلاً سخن سوم از بخش نخست، خودش، به قسمت‌های «الف» تا «ج» تقسیم‌بندی شده است. هر گفتار یا بخش با جمع‌بندی‌ای در ذیل چند جمله به‌پایان می‌آید و کل کتاب نیز با دو ضمیمه پایانی منابع و نمایه به‌آخر می‌رسد.

۳. ارزیابی صوری اثر

در ارزیابی صوری کتاب باید گفت که جلد و کاغذ و صحافی و پوشش جلد و طراحی روی جلد کتاب از کیفیت خوبی برخوردارند.

بر صفحه‌آرایی و فصل‌بندی کتاب سیاق واحدی حاکم نیست. از این حیث، شش بخش نخست کتاب با سه بخش آخر آن فرق دارند: در شش بخش نخست، هرکدام از گفتارها به قسمت جمع‌بندی ختم می‌شود و در سرصفحه‌های فرد نیز عنوان گفتارها آورده می‌شود، اما در سه بخش آخر نه‌تنها عنوان گفتار بلکه همان عنوان بخش در سرصفحه‌های فرد می‌آید و کل بخش یک‌جا جمع‌بندی می‌شود؛ گویی هرکدام از «گفتار»های این بخش‌ها به‌منزله «سخن»های بخش‌های پیشین‌اند.

در عناوین قسمت‌ها هم اختلاف سلیقه‌هایی به چشم می‌خورد؛ مثلاً، به قسمت آغازین بخش‌ها گاهی (و اکثراً) عنوان «پیش‌گفتار» داده می‌شود و گاهی (مثلاً در فصل نهم) از عنوان «پیش‌درآمد» استفاده می‌شود. به‌علاوه این‌که گاهی عنوان کلی یک گفتار که به چندین سخن تقسیم شده است عیناً برای یکی از اجزای آن هم به کار می‌رود (چنان‌که مثلاً هم عنوان گفتار سوم از بخش نخست و عنوان سخن نخست از این گفتار، هر دو، «آثار افلاطون» است، درحالی‌که باید این عنوان فقط به خود گفتار داده می‌شد و سخن با عنوانی مثل «توصیف کلی» مشخص می‌شد تا با عناوین سایر «سخن»ها هم‌تراز می‌بود و همه باز هم ذیل عنوان گفتار قرار می‌گرفتند.

فهرست کتاب را باید با توجه به نمایه کتاب ارزیابی کرد، چراکه ما به‌مدد این قسمت با محتوای کتاب به تفصیل آشنا شده و به هر مطلبی که بخواهیم راه‌نمایی می‌شویم. اگر کتاب نمایه موضوعی داشت و از این طریق به موضوعات مطرح در کتاب دسترسی داشتیم، شاید همین فهرست مختصر در آغاز کتاب کافی بود (اگرچه باز هم بهتر بود که همه عنوان اصلی و فرعی اجزای بخش‌ها و گفتارها در آغاز بیایند)؛ اما از آن‌جاکه چنین نمایه‌ای در پایان کتاب نداریم و فقط اسم‌خاص‌ها نمایه‌بندی شده‌اند، آوردن فهرست تفصیلی در آغاز کتاب در واقع ضروری است. لذا، امید است در چاپ‌های بعدی ذیل هر کدام از «گفتار»ها سخن‌هایشان به همراه شماره صفحاتشان ذکر شود و البته خود گفتارهای بخش‌های هفتم تا نهم هم که در فهرست کنونی از قلم افتاده‌اند افزوده شود.

«جمع‌بندی»های پایان گفتارها (در شش بخش نخست) و پایان بخش‌ها (در سه بخش اخیر) به نوعی تأکید نویسنده را منعکس می‌کنند، اگرچه ممکن است خواننده از مطالب آن گفتارها یا بخش‌ها به جمع‌بندی دیگری رسیده باشد.

نمایه کتاب به نام اشخاص و امکنه و آثار اختصاص است. البته آوردن مدخل‌هایی چون دیکه (عدل)، نوس (عقل شهودی)، و زن‌گرا (فمینیست) در آن وجهی ندارد. این مدخل‌ها باید در ذیل نمایه موضوعی (که جای آن در این کتاب و در بسیاری از کتاب‌های دیگر خالی است) آورده شوند.

در کتاب‌نامه، اولین چیزی که خواننده خود را با آن مواجه می‌بیند نوعی عدم توازن میان منابع فارسی و غیرفارسی است و سپس میان خود منابع فارسی: دوازده صفحه منابع غیرفارسی و فقط دوازده منبع فارسی است؛ از این دوازده منبع نیز شش منبع از خود نویسنده و فقط شش منبع از دیگران است. انتظار از نویسنده محترم این بود که دست‌کم آثار هم‌سو با

دغدغه‌های جدی خودشان، مثلاً آثار استفان پانوسی، فتح‌الله مجتبیایی، و حاتم قادری، را حداقل به‌عنوان سابقه پژوهشی خویش ذکر کنند. نه‌تنها این کار صورت نگرفته است، بلکه آثاری که از آن‌ها فقراتی نقل شده است (مثلاً معادل‌های نقل شده از دوست‌خواه در صفحه ۶۷۴) نیز معرفی نشده است. این نقیصه اخیر در مورد منابع غیرفارسی نیز مشهود است. در صفحات ۶۷۳ تا ۶۷۵ سه صفحه از فرای (Frye 1969) نقل شده است، بی‌آن‌که نام و اثر او در قسمت منابع بیاید، و از این دست «نام‌ها و تاریخ‌ها» در پانوشته‌ها که در منابع خبری از آن‌ها نیست به‌وفور در سرتاسر کتاب می‌توان یافت. در واقع، در قسمت غیرفارسی منابع، با «توده‌ای فله‌وار» از آثار به‌زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و یونانی مواجهیم، بدون این‌که اصول اولیه‌ی درج منابع (نسبت دادن آثار به خود نویسنده و نه ویراستار و یا مترجم، ایتالیک‌بودن نام‌های کتاب‌ها، و داخل گیومه بودن نام‌های مقالات، ...) در آن‌ها رعایت شود. خطاهای مطبعی اثر از دو خطا در صفحه ۴ («فیلسوف» به‌جای «فیلسوفان» و «عمل‌گرایی» به‌جای «عقل‌گرایی») شروع می‌شود و از صفحات ۱۲ و ۱۴ («شورلی» به‌جای «شوری»)، ۲۶ («یونانیس» به‌جای «یونانیس»)، ۲۸ («پروتونه» به‌جای «پوتونه»)، تا صفحات ۱۰۵ (ناهم‌خوانی با ضبط اسم)، ۱۱۱ («باک» به‌جای «بلاک»)، ۱۳۹ («دوری» به‌جای «دوری») و تا آخر کتاب به چشم می‌خورند که تکرار برخی از آن‌ها (مثلاً «سیمپلیکوس» به‌جای «سیمپلیکیوس» در صفحات ۱۵۵ و ۱۵۶ و جاهای دیگر) معنادارتر از خطاهای مطبعی صرف به‌نظر می‌رسد؛ «شورلی» به‌جای «شوری» نیز نه‌فقط در صفحات ذکر شده بلکه در سرتاسر کتاب به چشم می‌خورد. «ایروینگ» به‌جای «ایروین» در صفحه ۱۷۵ و «جولیا» به‌جای «جولیا» در همان صفحه، و ... نیز به همین ترتیب‌اند. شاید «شتاب‌زدگی» را بتوان دلیل مشترک همه کاستی‌های شکلی و صوری اثر دانست که اکثرشان قابل‌رفع‌اند.

۴. ارزیابی کلی محتوای اثر

بررسی محتوایی اثر را با «هشدارها و اندرزها»ی نویسنده محترم در آغاز کتاب (صفحات ۱۱ تا ۱۹) آغاز می‌کنیم. در صفحه ۱۱ می‌خوانیم که

یکی از مشکلات اصلی در مورد فهم آثار افلاطون آن است که بخش عمده آن‌چه امروز به‌نام افلاطون خوانده و فهم می‌شود ترجمه‌هایی است که از ترجمه‌هایی دیگر از اصل متن فراهم آمده است ... و بدنه کسانی که به متون افلاطونی ارجاع می‌دهند ترجمه‌های

ویراست‌شده و تاحدودی دست‌کاری‌شده آن را در نظر دارند یا به‌ویژه در ایران ترجمه‌های این ترجمه‌ها را.

نویسنده، برای بیان «تأثیر زیان‌بار و ویران‌گر ترجمه‌های نادقیق آثار افلاطون»، در صفحه ۸ کتاب خاطره یکی از سخن‌رانی‌هایش را نقل می‌کند. او ترجمه امثال محمدحسن لطفی تریزی را «آمیخته با اشتباه و آغشته با پیش‌داوری‌های فیلسوفان معاصر اروپایی» می‌شمارد، «سطحی خواندن و ترجمه‌مداری در برخورد با متون باستانی» را مهم‌ترین مشکلی می‌شمارد که بر سر راه پویندگان خرد ایرانی وجود دارد، «خطای اصلی و پایه‌ای مترجمان و شارحان افلاطون» را غفلت از زمینه تاریخی و اجتماعی آتن قرن چهارم پیش از میلاد و نادیده‌گرفتن پیوندهای استوار و تعیین‌کننده این شهر با سیاست و فرهنگ دولت هخامنشی می‌داند، و مسیحیت‌زدایی از افلاطون و آشنایی با متون اوستایی، پارسی باستان، آرامی، و عبری نوشته‌شده در عصر هخامنشی را شرط ضروری قلمداد می‌کند، و این خبر خوش را در صفحه ۹ به خواننده می‌دهد که «در این کتاب خواهیم کوشید، ضمن پرهیز از این خطاها، با مرور اصل متون افلاطون و قراردادنشان در بستر متونی که هم‌زمان با او یا مقدم بر او بوده‌اند پایه‌ای برای داوری درباره اندیشه فلسفی‌اش فراهم آوریم».

به‌منظور تحقق‌بخشیدن به همین وعده است که می‌بینیم بخش‌بندی کتاب به‌نحوی منحصربه‌فرد صورت گرفته است: مشابه بخش آخر کتاب را در تک‌نگاری‌های مربوط به معرفی کلی افلاطون در زبان فارسی (و البته هیچ زبان دیگری) سراغ نداریم؛ در بخش‌های دیگر نیز (که مشابه عنوان کلی‌شان را در دیگر کتاب‌های مرسوم به افلاطون هم می‌بینیم) گفتارها یا قسمت‌هایی گنجانیده شده است که به‌طور خاص هم‌سو با اهداف فوق‌اند. گفتار پنجم از بخش نخست («افلاطون و تاریخ آتن») و گفتار دوم از بخش ششم («گیتی و مینو») از جمله این قسمت‌ها هستند.

این قسمت‌ها و خرده‌قسمت‌های فراوانی که در سرتاسر کتاب آورده شده‌اند واقعاً نوآوری سودمندی‌اند و افق‌های جدیدی پیش‌روی خواننده ایرانی می‌گشایند. وقتی افلاطون را در شبکه گسترده خانوادگی و تاریخی‌اش نظاره می‌کنیم واقعاً تصویر دقیق‌تر و روشن‌تری را پیش‌روی خود می‌بینیم. صرف این‌که ضرورت چنین نگاهی به ما گوش‌زد و تلقین شود برکت بزرگی است. این کار از منظر «آمال» واقعاً ستودنی است، اما از منظر «اعمال» و از این نظر که تا چه اندازه بر شبکه ترسیم‌شده از سوی نویسنده می‌توان اعتماد کرد باید اندکی درنگ کنیم.

به «اندرزها»ی مؤلف برمی‌گردیم و به «مرور اصل متون افلاطون» که در صفحه ۹ وعده داده شده است.

۵. دربارهٔ موشکافی‌های مؤلف

نویسنده «برای روشن شدن منظورش» از «هشدارها و اندرزهایش» متن یونانی قطعه‌ای از جمهوری را همراه با دو ترجمهٔ انگلیسی و دو ترجمهٔ فارسی (در صفحات ۱۱ تا ۱۴) می‌آورد. سپس، «برای روشن شدن تفاوت اصل متن‌ها و ترجمه‌ها»، «تنها جملهٔ نخست متن یونانی را»^۲ کلمه‌به‌کلمه ترجمه می‌کند و به‌عهدهٔ خواننده می‌گذارد که ببیند «چه بخش مهمی از ترجمه‌های در گردش در آثار افلاطون به مفاهیمی اشاره می‌کند که اصولاً در متن وجود ندارد یا دلالت معنایی‌اش در متن چیزی یک‌سره متفاوت است» (صص ۱۵-۱۶). بر همین سیاق، نمونه‌ای دیگر در صفحات ۱۶-۱۷ آورده می‌شود و همین‌طور فقرات فراوانی در سرتاسر کتاب (که صفحات ۳۱۸، ۴۱۲، و ۷۰۱ فقط نمونه‌هایی از آن‌اند). کلمات و عبارت‌های کوتاه یونانی هم که در جای‌جای کتاب به آن‌ها استناد و از آن‌ها استنتاج می‌شود بیش‌تر از آن حدی‌اند که در یک مقاله احصا شوند.

این دقت‌ها و تفصیل‌ها، علاوه‌براین که حس کنج‌کاوی خواننده را برمی‌انگیزند، در برخی جاها محتوای آموزنده‌ای هم دارند؛ مثلاً، در صفحه ۱۷ به‌حق تذکر داده می‌شود که ما نباید به‌جای «بازی تاس» «بازی نرد» به‌کار ببریم، زیرا بازی نخست (که در روزگار افلاطون رواج داشته است) عمدتاً مبتنی بر بخت و اتفاق است، اما بازی دوم (که احتمالاً خیلی متأخر است و در عهد ساسانیان ابداع شده است) نیازمند ذکاوت و تخصص بسیار بالاتری است؛ و آن‌جا که تأکید ما بر سادگی بازی باشد، به‌کاربردن دومی به‌جای اولی کاملاً گم‌راه‌کننده است و پیام متن را تحریف می‌کند.

اما کسی که اندک آشنایی با زبان یونانی باستان داشته باشد، از همان صفحات آغازین کتاب دچار نوعی حیرت و سردرگمی می‌شود. نویسنده واژگان یونانی را به‌گونه‌ای به فارسی قرائت می‌کند که خواننده، باوجود ناباوری اولیه‌اش، به‌ناچار به این نتیجه می‌رسد که قواعد درس اول کتاب‌های دستور زبان یونانی، یعنی الفبای یونانی و معادل‌های آوایی آن‌ها (نه‌تنها در مصوت‌ها و بلکه حتی در صامت‌ها هم)، رعایت نشده است: علاوه‌براین که نویسنده مصوت‌های مرکب (یعنی αι, υα, ε, αε, αο, μo) را درست قرائت نمی‌کند و «دمش‌ها» را نمی‌شناسد (مثلاً در صفحه ۱۵۴ «هن» را «ان» می‌خواند)، به این قاعدهٔ مربوط

به قرائت صامت‌ها هم توجه ندارد که حرف γ پیش از حروف کامی (یعنی κ ، η ، χ) صدای «ن» می‌دهد، و مثلاً واژه «سونگرافه» در صفحه ۱۰۶ «سوگرافه» خوانده شده است. آیا این بی‌خبری آن‌قدر جدی است که به هم‌ریختگی ترتیب کلمه‌ها در عبارت‌های داخل متن (که به‌وفور به چشم می‌خورد) تشخیص داده نشده است؟

به معانی واژه‌ها که می‌رسیم نمی‌توانیم در برابر این سوءظن مقاومت کنیم که نویسنده به کلی از حالت‌های صرفی اسم‌ها و صفت‌ها (به اصطلاح، cases) بی‌خبر است. اما به فقراتی می‌رسیم که از آشنایی نویسنده با این مبحث حکایت می‌کنند؛ مثلاً، در صفحه ۷۳۱ می‌خوانیم واژه دیکن ($\delta\acute{\iota}\kappa\eta\eta$) «شکل مفرد مؤنث مفعولی» از کلمه دیکه است. ولی واقعاً حیرت‌انگیز است که در برخی جاها می‌بینیم به گونه‌ای در مورد حالت‌های صرفی بحث می‌شود که هم بی‌خبری نویسنده از ساخت صوری و کاربردهای معنایی حالت‌های صرفی را روشن می‌سازد و هم اعتماد خواننده به دیگر سخنان و تحلیل‌های مطرح‌شده در کتاب را متزلزل می‌سازد؛ مثلاً، نویسنده در صفحات ۴۱۳ تا ۴۱۶ فقره‌ای از کتاب هفتم جمهوری، ۵۴۰c، در خصوص نظر افلاطون درباره زنان زمام‌دار را نقل می‌کند؛ سپس، ترجمه انگلیسی پل شوری و ترجمه فارسی محمدحسن لطفی را می‌آورد. آن‌گاه خودش با ترجمه واژه به واژه جمله ترجمه بدیلش را ارائه می‌کند که متفاوت با ترجمه‌های شوری و لطفی است و به توضیح خطای آن ترجمه‌ها و همه ترجمه‌های مهم جمهوری می‌پردازد: «کلید اصلی خطاب‌بودن ترجمه‌های پیشین آن است که کلمه‌ای ملکی و مفرد را به اسمی جمع و فاعلی برگردانده‌اند». او، پس از آن‌که به زعم خویش خطای همه ترجمه‌های مهم را روشن کرد، نتیجه‌ای از جمله افلاطون می‌گیرد که خودش متوجه می‌شود که «البته تاحدودی با بندهای پیشین جمهوری ... تعارض دارد» (ص ۴۱۶).^۳ در کل این فقره بر مفردبودن و ملکی بودن کلمه تأکید می‌شود، در حالی که کافی است مثلاً صفحات ۴ و ۵ از کتاب ساده قسمت صرف کلمات یونانی راترفورد (Rutherford 1912) یا درس آغازین هر کتاب مشابهی را بخواند تا ببیند که این کلمه جمع است نه مفرد. در مورد معنای واژه نیز نویسنده خبر ندارد که حالت اضافی کاربردهای فراوان دارد و همیشه مالکیت را نمی‌رساند، بلکه یکی از معانی بسیار رایج آن دلالت بر «تبعیض» است که به اصطلاح partitive genitive نامیده می‌شود؛ یعنی عبارت مورد بحث نویسنده، برخلاف آن‌چه او می‌گوید و درست بدان گونه که همه مترجمان دیگر می‌گویند، «از [میان] زنان» است و این معنا با همه جای جمهوری نیز سازگار است.

با این توضیحات، خیلی نباید درمورد آشنایی نویسنده با اصطلاحات ویژه و سبک نگارش و بافت متن افلاطون درنگ بکنیم. وکیلی در صفحه ۷۰۲ فقره‌ای از محاوره لوسیسی (۲۰۹d) را به‌عنوان شاهی برای این مدعا که «شاهنشاه هخامنشی در نظر افلاطون منزلتی خدای‌گونه دارد و مرجع فیلسوف پادشاه اوست» نقل می‌کند. بازهم مطابق سلیقه‌ای که در سرتاسر کتاب شاهدیم و چند مورد را تا این‌جا نقل کردیم ترجمه‌هایی را از دیگران می‌آورد، واژه‌ها را تک‌به‌تک ترجمه می‌کند، ترجمه پیش‌نهادی خودش را می‌آورد، و سپس برپایه ترجمه خویش به تحلیل و نتیجه‌گیری می‌پردازد. دو عبارتی که براساس معناهای ترجیحی نویسنده معنای کل جمله را به معنای مدنظر نویسنده تغییر می‌دهند یکی $\pi\rho\sigma\ \Delta\iota\omicron\varsigma$ است و دیگری $\eta\nu\ \delta\prime\epsilon\gamma\omega$. وکیلی عبارت اول را «در پیشگاه خدایگان» معنی می‌کند و عبارت دوم را «اما اگر من»؛ این درحالی است که عبارت دوم به معنای «من گفتم» است،^۴ و عبارت اول لفظاً به معنای «در پیشگاه زئوس» و در اصطلاح به معنای «تو را زئوس، به زئوس سوگند، تو رو خدا، by God»، که به‌عنوان عبارتی بر شروع سخن جدید به‌کار می‌رود، تقریباً مشابه «بسم الله، بیا، بگو ببینم، و ...»^۵ است که در هرکدام از ترجمه‌های موردانتقاد نویسنده معمولاً یکی از همین‌ها آورده شده است.

این بند از مقاله را با یک نتیجه‌گیری و یک سؤال به‌پایان می‌آورم. نویسنده ما به وعده خویش درمورد «مرور متون اصلی افلاطون» به‌نحو موفق‌ی وفا نکرده است. اما چه عواملی او را به‌سوی تحمیل این‌گونه معناها بر این الفاظ سوق می‌دهند؟ به‌نظر می‌آید پاسخ را باید در پرسشی در صفحه ۲۲ بجوییم و در پاسخ‌هایی که نویسنده مصمم است که به این پرسش بدهد: «افلاطون چه نسبتی با تمدن ایرانی و دولت هخامنشی برقرار می‌کرده است؟»

۶. نظر مؤلف درباره نسبت افلاطون با ایران

عزم نویسنده برای روشن‌کردن نسبت افلاطون با تمدن ایرانی و دولت هخامنشی در سرتاسر کتاب به‌روشنی مشهود است. علاوه‌بر پرسش راه‌بردی صفحه ۲۲ که پیش‌ازاین مطرح کردیم، او در صفحات ۲۸ تا ۳۰، ۳۹ تا ۴۰، ۴۴ تا ۴۶، ۴۹، ۹۴، ۱۰۶ تا ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۶۳، و هرجا که فرصتی پیدا کند به این موضوع می‌پردازد. در صفحات ۲۸ تا ۳۰ از رابطه خاندان افلاطون با ایران سخن می‌گوید: پدر افلاطون^۶ «در مقام نماینده آتن با پارس‌ها مراوده داشت و نوشته‌اند که بارها به دربار شاهنشاه هخامنش رفته بود» (ص ۲۸). در صفحات ۳۹ و بعد می‌خوانیم که افلاطون «دست‌کم در بیست سال نخست عمر

خویش» به‌هم‌راه خانواده در قلمرو هخامنشی زیسته و «دوران رشد و تکامل فکری‌اش را در محیطی متأثر از فرهنگ ایرانی سپری کرده است». در صفحه ۴۴ می‌بینیم افلاطون از اعقاب آکادموس اساطیری متمایل به اسپارت‌ها و هخامنشیان است و به این دلیل است که مالکیت آکادمی به او رسیده است. در صفحه ۴۹، پژوهش‌های نجومی آکادمی در قیاس با سابقه مغانی کلدانی‌اش «در حد هیچ» ارزیابی می‌شود. در صفحات ۹۳ تا ۹۵ می‌خوانیم که تراسیلوس (Thrasylus)، منجم دربار روم که آثار افلاطون را در سده نخست پیش از میلاد در مجموعه‌های چهارتایی ویرایش و دسته‌بندی کرد، «بی‌شک با محافل ایرانی‌تبار یونانی‌زبان مربوط بوده» و داماد دربار هخامنشی بوده و حامل حکمت دیرینه مغان مهرپرست شمرده می‌شده است؛ و هرگونه احتمالی که برخلاف این مسلمات باشد، مثلاً اسکندرانی فرض کردن او، «بی‌شک نادرست است». در صفحات ۱۰۶ تا ۱۰۸ درباره پلتون، ویراستار آثار افلاطون در دوره رنسانس، نیز مشابه همین‌گونه ارتباط‌ها با ایران ذکر می‌شود و ما به این نتیجه سوق داده می‌شویم که «ردپای تأثیر ایرانی در هر دو شخصیت اصلی‌ای که آثار افلاطون را گردآوری کردند به‌روشنی دیده می‌شود»؛ یعنی «گفتمان افلاطونی در زبان یونانی و لاتین نیز سخت تحت‌تأثیر اندیشمندانی قرار داشت که در دوران خودشان ایران‌گرا و نماینده خرد و عرفان ایرانی دانسته می‌شده‌اند» (ص ۱۰۸). در صفحه ۱۳۲ این نتیجه در مورد آثار افلاطون گرفته می‌شود که

شکل‌گیری، تدوین، و بازنویسی این متون در دوران هخامنشی و در حوزه نفوذ تمدن ایرانی آغاز شد و طی چهارده قرن در روم و قسطنطنیه به‌دست کسانی که پیوندهای روشنی با فرهنگ و تمدن ایرانی داشته‌اند به‌فرجام رسیده است.

در صفحه ۱۵۴ از «شباهت چشم‌گیر آموزه‌های افلاطون با ساختار آیین زرتشتی» و تأثیر او از آن سخن گفته می‌شود. در سرتاسر گفتار پنجم از بخش نخست، تاریخ آتن و حضور افلاطون در آن در نسبت با حکومت هخامنشی مرور می‌شود و هرچه به آخر کتاب نزدیک می‌شویم حجم حضور هخامنشی - زرتشتی در کتاب افزایش می‌یابد تا این‌که در بخش نهم همه‌چیز در پرتو خرد مغانه نگریسته می‌شود.

از این‌که افلاطون از زمان تولد تا مرگ در ارتباط تنگاتنگ با فرهنگ ایرانی نشان داده می‌شود و حتی این‌که افلاطون در نزد مغان ایرانی چهره محبوب و مطلوبی بوده است نباید نتیجه بگیریم که نویسنده درصدد است چهره‌ای مثبت از افلاطون ترسیم کند یا چهره‌ای از او را که در طول تاریخ ترسیم و تثبیت شده است تأیید کند.

۷. فرق افلاطون و افلاطون‌گرایی

افلاطون و کیلی به افلاطون هیچ نویسنده دیگری شبیه نیست. این که آموزه‌های خود افلاطون سده چهارم پیش از میلاد با آنچه به نام «تعلیمات افلاطونی» در طول ۲۴ قرن پس از وی جریان داشته است تفاوت دارد امروزه مورد توافق است؛ برای مثال، ریز (Rees 1967: vol. 6, 333) مقاله‌اش با عنوان «افلاطون‌گرایی» در *دایرةالمعارف فلسفی* ویراسته پل ادواردز را با تصریح به همین تفاوت شروع می‌کند؛ اما وقتی مثلاً مقاله «افلاطون‌گرایی» او را با مقاله «افلاطون» در همین اثر به قلم گیلبرت رایل (Gilbert Ryle) (همان: ۳۱۴ و بعد) مقایسه می‌کنیم قرابت‌های زیادی میان این دو می‌بینیم. در واقع، نویسنده ما سعی می‌کند «افلاطونی» را به ما عرضه کند که نه تنها با «افلاطون‌گرایی» بلکه با «افلاطون محافل فلسفی» (اعم از ایران و غرب) نیز فرسنگ‌ها فاصله دارد. آیا انتقادهای تندی از آن دست که در جامعه باز کارل پوپر می‌بینیم به این صورت در غیر بستر طبیعی خودش مطرح شده است؟

۸. وام‌داری افلاطون به ایران

در زندگی نامه افلاطون و کیلی می‌خوانیم که او احتمالاً چهل سال اول عمرش خویش را در استان‌های دولت هخامنشی و تحت تأثیر فرهنگ ایران گذرانیده است و آکادمی وی در آتن نه مرکزی علمی بلکه محفلی خانوادگی و دینی و سیاسی با روحیه اشرافی و محافظه‌کارانه بوده است، چنان‌که رقبای سوفیست او نیز از نظر فرهنگی تحت تأثیر ایران بوده‌اند (ص ۷۳). او

در اواخر عمر به هم‌راه دو تن از شاگردانش در سیراکوز دسیسه‌ای سیاسی را هدایت کرد که باعث شد این دو شاگردش برای زمانی کوتاه، یکی از پس دیگری، در این شهر به قدرت برسند. کردار سیاسی این دو با خیانت، آدم‌کشی، و ستم به مردم درآمیخته بود (همان).

او عضوی از حلقه شاگردان سقراط نبود و به احتمال زیاد فقط شریک جنسی جوان سقراط پیر بوده است (ص ۹۰).

آنچه به نام آثار افلاطون در دست داریم نسخه‌های اصلی نوشته شده به دست خود افلاطون نیستند و به احتمال زیاد در حدود قرن نهم میلادی، یعنی ۱۳۰۰ سال پس از وی، در

حوزه نفوذ تمدن ایرانی و به‌دست افراد مرتبط با فرهنگ و تمدن ایرانی صورت امروزی خود را پیدا کرده است. اصیل‌شمردن ۲۴ رساله مشهور افلاطون نه کاری مستند به شواهد بلکه فقط قراردادی مبتنی بر صلاح‌دید متخصصان به‌اصطلاح افلاطون‌شناس اروپایی است (ص ۱۳۲). این آثار، از نظر سبک ادبی، تقلیدی از تراژدی‌ها و کمدی‌های یونانی‌اند؛ ساخت منطقی استواری ندارند؛ و آموزه‌های مطرح در آن‌ها مبتنی بر سرمشقی پوتاگوراسی [فیناغوری] هستند (صص ۱۵۸-۱۵۹).

اگرچه «گفتمان افلاطونی برداشت و افکار وی را به ایران منسوب می‌کند و خود را شاگرد زردشت می‌داند، ... افلاطون دراصل با سیاست هخامنشی و نفوذ فرهنگی پارسیان در آتن سر‌ناسازگاری و مخالفت داشته» است (ص ۱۹۰).

آثار افلاطون، درمقام متون فلسفی برخوردار از عمومیت و دقت و پرسش‌مداری و استحکام منطقی، از حیث روش و صورت و محتوا بسیار متأخرتر و کم‌مایه‌تر از متون ایرانی‌اند. درواقع، نه افلاطون بلکه سوفیست‌های آتنی رقیب او را باید کسانی بدانیم که «شاخص‌های لازم برای پرداختن به خرد فلسفی و استدلال عقلانی منصفانه را رعایت می‌کرده‌اند» (ص ۲۵۵).

دانش افلاطون درباب حساب و هندسه و اخترشناسی بسیار ابتدایی و به‌نحو مستقیم یا غیرمستقیم مأخوذ از ایران‌زمین بوده است. او «بر نادیده‌گرفتن این علوم و منع تدریسشان اصرار داشت» (ص ۲۹۶). او به‌طور کلی سوادستیز بود (ص ۳۲۷) و داستان‌هایی را به‌قصد خوارشمردن نویسندگی جعل می‌کرد (ص ۳۳۲).

نظریات افلاطون در علم‌النفس به‌قصد مشروع جلوه‌دادن نظم‌های اجتماعی بیدادگرایانه محافظه‌کاران و برای طبیعی و بدیهی جلوه‌دادن تیره‌بختی بردگان، امتیازهای اشراف، و فروپایگی زنان عرضه شده‌اند، و او براساس چنین علم‌النفسی به ارائه آناتومی‌ای سیاسی از آدمی پرداخته است (ص ۳۹۰). او از برده‌داری حمایت می‌کرد و هیچ حقوقی برای آن‌ها قائل نبود، چنان‌که بیگانه‌هراسی نیز بر جان او رسوخ کرده بود (ص ۴۰۱). زن در نظر او گونه‌ای از حیوانات بود که در جایگاهی بلافاصله پس از انسان (= مرد) قرار داشت و فقط می‌توانست در تولیدمثل در قبیله و دفاع نظامی ایفای نقش کند (ص ۴۲۰).

افلاطون، در ساحت معرفت‌شناسی، به انگیزه حفظ دیدگاه سیاسی محافظه‌کارانه‌اش، عالم محسوس و متغیر را فدای عالم معقول و ثابت کرد و مانع توسعه و پیشرفت دانش و خرد شد (ص ۴۵۳). او دیدگاهی بسیار ساده‌تر و عقب‌مانده‌تر از آن سوفیست‌ها درباب

زبان عرضه کرد (همان). افلاطون هنر (از جمله تراژدی و کمدی و حماسه) را مطرود شمرد و از تولید و تماشای هنر جلوگیری کرد (ص ۴۶۸). درباب الاهیات خاص از دین سستی یونانی‌ها سرپیچید، هسته مرکزی آرای زردشت را پذیرفت، و آن را در قالب سیاسی محافظه‌کارانه مطلوب خودش ریخت، و نهایتاً «شکلی پوتاگوراسی [فیثاغوری] از دین‌داری یونانیان را بازتولید کرد» (ص ۴۸۰).

افلاطون، در جهت خوارداشت گیتی و نفرت از جهان مادی و برای مهار دگرگونی و پویایی اجتماعی، به مخالفت مستبدانه و محافظه‌کارانه با لذت و کام‌جویی پرداخت (صص ۹-۴۸۹)؛ اما (همانند استاد محبوبش سقراط) کام‌جویی جنسی از نوع هم‌جنس‌خواهی مردانه (غلام‌بارگی) را به رسمیت شناخته و بدان مشغول بوده است (ص ۵۱۵). این شور جنسی هم‌جنس‌خواهانه او دلالتی سیاسی و محافظه‌کارانه هم داشته است (ص ۵۴۳). افلاطون امکان درک و فهم مفهوم مهر و عشق را نداشته است و محتوای رساله مهمانی او درباب عشق از ایران اخذ و اقتباس شده است (همان).

ارکان نظریه مثل افلاطون از آرای ایرانی اخذ شده است و بن‌بست نظری ناگشودنی این نظریه معلول «نادیده‌انگاشتن زیربنای اخلاقی دستگاه نظری ایرانی» و سوءاستفاده او از آموزه‌های ایرانی در جهت اهداف سیاسی خودش بوده است (صص ۵۸۰-۵۸۱). همین سخن درباب دستگاه کیهان‌شناسی او نیز صادق است: اقتباسی ناقص و ناشیانه از ایرانیان، همراه با کوششی اخترشناسانه برای حفظ اعتبار ایزدان قدیم یونانی و نجات آن‌ها از تخطئه‌های سوفیست‌ها (ص ۶۰۷).

افلاطون، در عرصه اخلاق، «مفاهیم ایرانی رواج‌یافته در میان یونانیان از سوی سوفسطاییان» را برگرفت و با تحریف و واژگون‌کردن آن‌ها «نوعی اخلاق سیاست‌زده سرکوب‌گر و ستم‌گرانه را تدوین کرد» (ص ۶۵۰). همین سخن در عرصه سیاست با شدت بیش‌تری صادق است: عناصر یونانی تأثیرگذار در تحریف و انحراف در این حوزه نگرش دولت‌شهری او، الگوشمردن سیاست خشن اسپارتی، و جاه‌طلبی عالم‌نمایانه و ایران‌ستیزانه خود افلاطون بود (ص ۶۹۳).

و بالأخره، در مقایسه کلی دستگاه نظری افلاطون و اجزا و ارکان آن با تعالیم زردشتی، باید بگوییم که همه این‌ها اقتباس‌های ناقص و دست‌کاری‌شده و تحریف‌شده از الگوی زردشتی است که به‌دست وی به‌صورت دستگاه نظری مستقل و خودبنیاد در تقابل و نقد نگرش زردشتی درآمده است (ص ۷۴۶).

۹. افلاطون‌زدایی از افلاطون

در توضیح و توجیه آنچه در توصیف چنین چهره جدیدی از افلاطون، با استفاده از جمع‌بندی‌های آخر گفتارها و بخش‌های خود کتاب، در این جا به اختصار آوردم، نویسنده حدود هشتصد صفحه مطلب تدارک دیده است. در هر گفتار یا بخشی که قرار است یک یا چند تا از اوصاف مذکور در بالا را نتیجه بدهد ابتدا در ذیل «پیش‌گفتار» یا «پیش‌درآمد» چند جمله ساده و مشهور و ستایش‌گرایانه در مورد افلاطون می‌آید. سپس، نویسنده می‌گوید واقعیت امر از این قرار نیست. آن‌گاه، او چند سؤال هدف‌مند می‌پرسد و در پاسخ به آن‌ها مطالبی را می‌آورد که قرار است از عکس اوصاف ستوده شده اول حکایت کنند. پاره‌ای از این مطالب در واقع شواهد تاریخی‌اند؛ از این جمله است جلب توجه خواننده به جزئیات برخی روابطی که خود افلاطون و اعضای خانواده و اطرافیان و شهرش با ایران هخامنشی داشته است. بخش اعظم این اطلاعات در واقع در میان کتاب‌های مشابه درباره افلاطون تازگی دارد. نویسنده در نتیجه‌گیری از آن‌ها غالباً شتاب‌زده و پیش‌داورانه عمل می‌کند. ایراد دیگر هم این است که در موارد زیادی این مدعای تاریخی را فقط با استناد به کتاب‌های دیگر خودش مطرح می‌کند. عبارت‌هایی از قبیل «در کتاب ... اثبات کرده‌ام» و «در کتاب ... نشان داده‌ام» را بارها در این اثر مشاهده می‌کنیم. این درحالی است که خواننده حق دارد ضعف‌های مشهود در این کتاب را به بقیه کتاب‌های نویسنده نیز تعمیم دهد و کل آثار مؤلف را مجموعه‌ای از خودارجاعی‌های ضعیف ارزیابی کند.

اما بخش اعظم مطالب کتاب در واقع به گزارش و تحلیل خود آثار افلاطون اختصاص یافته است. این گزارش‌ها در موارد نه‌چندان کمی به این صورت است که نویسنده قطعه‌هایی از متن یونانی افلاطون را همراه با دو - سه ترجمه انگلیسی و فارسی نقل می‌کند. سپس، به خرده‌گیری‌های زبانی از آن‌ها می‌پردازد و خودش ترجمه جدیدی ارائه می‌کند که هم‌سو با مدعای مدنظرش است. نمونه‌های این دسته را پیش‌از این بررسی کردیم. دسته‌ای دیگر به این صورت است که اصل متن یونانی همراه با یک ترجمه فارسی آورده می‌شود و در کنار آن اصل متنی از گاهان و یشت‌ها و امثال این‌ها آورده می‌شود و از مقایسه این دو نتیجه گرفته می‌شود که افلاطون مقلد ایران است و این تقلید او نیز غالباً ناقص یا مغرضانه شمرده می‌شود. صفحات ۱۹۴ تا ۱۹۹ و صفحات ۷۳۶ تا ۷۴۴ فقط نمونه‌هایی از دسته‌اند. این مقایسه‌ها غالباً از نوع «قیاس مع الفارق» هستند و نویسنده معمولاً سلیقه خود را بر متن‌ها تحمیل می‌کند؛ مثلاً در فقره ۱۹۴ تا ۱۹۹، متن چهارصفحه‌ای که به‌عنوان سابقه دیالکتیک افلاطونی نقل می‌شود چندان ربطی به دیالکتیک افلاطونی ندارد. اشتیاق نویسنده

به آوردن متن‌های یونانی در حدی است که گاهی متن سرگردانی را مشاهده می‌کنیم که صرفاً بدون دلیل یک صفحه را به خود اختصاص داده است (گویی فراموش شده است که برداشته شود یا چیزی درباره‌اش گفته شود). در صفحه ۷۱۹ می‌توان نمونه‌ای از این دست را مشاهده کرد.

از این دسته که بگذریم، در موارد بسیار زیادی گزارش‌ها و تفسیرها و تحلیل‌ها غالباً تقریباً به همان گونه‌ای است که در سایر پژوهش‌های افلاطونی ملاحظه می‌کنیم. یک دفعه می‌بینیم گزارش‌ها و تحلیل‌هایی جمهوری، قوانین، فایدوس، و دیگر آثار افلاطون را داریم که همه‌جا ملاحظه می‌کنیم. برای این گزارش‌ها گاهی منابعی ذکر می‌شود و خیلی وقت‌ها هم هیچ منبعی ذکر نمی‌شود. این تذبذب و دودلی در همه‌جای کتاب به چشم می‌خورد: آوردن سخنانی شاذ و نادر و معرفی افلاطونی عجیب و غریب در یک‌جا و آوردن سخنانی شایع و رایج و متعارف از افلاطون و دیگران در جایی دیگر. قسمت‌هایی مانند صفحات ۵۹ تا ۶۳ درباره‌ی ایسوکراتس، ۸۵ تا ۸۷ درباره‌ی شلایرماخر، قسمت مربوط به بررسی اصالت آثار افلاطون (مخصوصاً صفحات ۱۲۱-۱۲۲)، صفحات ۲۰۲ تا ۲۰۳ درباره‌ی نمونه‌هایی از مواردی اند که گویی از جاهای دیگر اخذ شده‌اند یا نویسنده در آن‌ها هم‌رنگ دیگران شده است. در برخی از این‌ها، شائبه‌ی اخذ و اقتباس‌های بدون ذکر مدرک هم دور از ذهن نیست؛ مثلاً، نویسنده در مورد قرائت نام‌های برخی از رساله‌های افلاطون سلیقه‌ی خاص خودش را دارد: فاندو، منو، اوتوفرو، و جز این‌ها. اما در صفحه ۲۰۲ می‌بینیم که «منو» جای خود را به «منون»^۷ داده و این نام در سه صفحه به این صورت خوانده شده است. آیا این چند صفحه (که نامی از ابن‌سینا هم در آن به میان می‌آید) از جایی بدون ذکر مأخذ آورده می‌شود!

در موارد زیادی شاهدیم که بستر سخن و روح تعلیمات افلاطون به دست نیامده است و همین باعث استنتاج‌های عجیب و غریب می‌شود. نمونه‌هایی از این‌ها که در صفحات ۱۷۱ (استنتاج درباره‌ی نظام دموکراسی برپایه‌ی یک شوخی و تعارف)، ۱۷۴ (خلط افلاطون و ارسطو در خصوص مثل مصنوعات به قصد استنتاج جعلی بودن نامه هفتم)^۸ می‌بینیم فقط مشتکی نمونه‌ی خروارند.

۱۰. نتیجه‌گیری

در مقام جمع‌بندی و پیش‌نهاد، و ضمن عرض پوزش به سبب اطاله کلام در خرده‌گیری‌ها،^۹ می‌توان گفت که افلاطون و کیلی حاوی اطلاعات سودمند فراوانی است و واکنشی به‌جا

درمقابل سکوت غربی‌ها درباره نقش ایران در فرهنگ یونان شمرده می‌شود. اما از حیث اکثر مؤلفه‌های اثر پژوهشی، هم چون کمیت و کیفیت و صورت و ماده و روش و غایت و جز این‌ها، نقص‌های آن جدی و اغماض‌ناپذیر است.

برای برطرف کردن این نقص‌ها چند پیش‌نهاد را برای چاپ‌های بعدی می‌توان مطرح کرد. شاید ساده‌ترین کار این باشد که «فقط» عنوان کتاب به گونه‌ای تغییر داده شود که به درستی بر محتوای آن دلالت کند؛ مثلاً؛ «بازتفسیری نیمه‌تخیلی - نیمه‌تحقیقی از زندگی و آثار و افکار افلاطون در نسبت با ایران هخامنشی» یا «افسانه‌ای درباره افسانه افلاطون» یا چیزی شبیه به این‌ها. باتوجه به اشتباه‌های بالای نویسنده به پرنویسی، شاید عملی‌ترین پیش‌نهاد همین باشد. در این صورت، می‌توان همه مطالب ضدونقیض، متن‌های زائد و سرگردان، تحلیل‌نماهای کاریکاتوری، و حتی قرائت نادرست اسامی و خطاهای مطبعی را نگه داشت.

اما پیش‌نهاد دوم این است که بازنگری‌ای اساسی در کتاب صورت بگیرد و اثری تقریباً جدید به خوانندگان ارائه شود.^{۱۰} برای این منظور، باید صفحات حاوی خطاهای بین را حذف کرد؛ مطالب ناسازگار با یکدیگر را کنار گذاشت؛ فقط ادعاهای مستند و مستدل را نگه داشت؛ استنادها را محکم‌تر و استدلال‌ها را استوارتر آورد؛ از تحقیر محققان سلف اجتناب کرد و به بهره‌گیری از پژوهش‌های آن‌ها همت گماشت، و اثری ارائه کرد که علاوه بر شور ایرانی‌خواهی، شعور تشخیص درست از نادرست وأمل از عمل را نیز پیش‌فرض گرفته باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. دکتر شروین وکیلی دوره کارشناسی و کارشناسی‌ارشد زیست‌شناسی جانوری را در دانشکده علوم دانشگاه تهران، به ترتیب در سال‌های ۱۳۷۵ و ۱۳۷۸، گذرانیده‌اند. در سال ۱۳۸۱ از دانشکده علوم اجتماعی همین دانشگاه مدرک کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی را نیز اخذ کرده‌اند و از رساله دکتری جامعه‌شناسی‌شان به ۱۳۸۵ در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی دفاع کرده‌اند. وکیلی در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها تدریس می‌کند و برگزاری کارگاه‌های آزاد فراوان را نیز در کارنامه‌اش دارد. نویسنده پرکار ما، علاوه بر فلسفه، در حوزه ژمان و داستان، عصب و روان‌شناسی، جامعه‌شناسی سیستمی، اسطوره‌شناسی، تاریخ تمدن، جامعه‌شناسی تاریخی، و سفرنامه‌نویسی نیز قلم می‌زند. سایت سوشیانس سایت رسمی وکیلی و کانال تلگرامی Shervin Vakili کانال رسمی اوست.

۲. این که بقیه جمله‌ها به چه منظور چهار صفحه را پُر کرده‌اند توضیح داده نشده است.
۳. وکیلی در این جا «حرف تعریف» τὰς را «شناسه» مفرد مؤنث ملکی می‌نامد، در حالی که شناسه بر سر خود اسم و صفت می‌آید. واقعاً ضعف خواننده نیست که نمی‌تواند بر سوءظن بی‌خبری نویسنده از مقدمات زبان یونانی غلبه کند.
۴. این عبارت در آثار افلاطون بسیار شایع است و صدها بار عیناً به‌کار رفته است (برای ساخت صرفی اجزای آن، بنگرید به Beetham 2007: 81). مسیر لغزش نویسنده در این جا (یعنی دلیل اشتباه‌گرفتن دو معنای کلمه ἦν به‌جای یک‌دیگر) برای آشنایان با زبان یونانی روشن است، اما نکته جالب توجه این‌جاست که خود نویسنده نیز این عبارت را در جاهای دیگر (مثلاً، صفحات ۴۱۴ و ۴۱۵ که پیش‌تر مطرح کردیم) همین «گفتم» معنا کرده است!
۵. Διός حالت اضافی Ζεύς است: اسم خاص مفرد که وجه ترجمه آن به اسم عام «خدایگان» و تفسیر آن به «شاه بزرگ» را فقط وکیلی ممکن است بداند.
۶. به‌بیان دقیق‌تر، ناپدری افلاطون، پوریلامپس، که دایی پریکتیونه، مادر افلاطون، بود و پریکتیونه پس از مرگ پدر افلاطون در خردسالی وی، مطابق عرف یونانی، با این دایی‌اش ازدواج کرده بود.
۷. این که «منو» یا «منون» نام رساله باشد یا نام شخص در قرائت آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند؛ اصل یونانی آن Μενων (منون) است؛ مانند πλατων پلاتون، افلاطون). نویسنده ما که قرار است برپایه متن یونانی پیش برود ظاهراً این‌جا قرائت انگلیسی Μeno را مبنا قرار می‌دهد!
۸. افلاطون صراحتاً در کراتولوس و جمهوری از مثال ماکو و مثال تخت سخن می‌گوید؛ این ارسطو است که می‌گوید صفت مثال ندارد.
۹. شاید با مقایسه تناسبی بتوان بسیاری از ناگفته‌های مربوط به افلاطون وکیلی را خلاصه‌وار به خواننده منتقل کرد: در تاریخ مواجهه و معارضة متکلمان با فیلسوفان در سده‌های نخست شکل‌گیری تفکرات و جهان‌بینی اسلامی می‌بینیم که برخی متکلم‌ها برخی تعلیمات کاملاً مکانیستی و الحادی یونانی را به‌عنوان ابزاری برای دفاع از آنچه معتقدات راستین دینی می‌شمارند و برای مبارزه با آنچه به‌خطا خلاف دین می‌شمارند به‌کار می‌گیرند: مثلاً، متکلم‌های زیادی از اتمیسم دموکریتوسی و اپیکوریوسی طرف‌داری می‌کنند تا نظریه اتصال جسم و ضرورت علی مورداعتقاد فیلسوفان را (که به‌گمان آن‌ها حضور خدا در جهان را منتفی می‌سازد) رد کنند. بر همین سیاق، مشابه انتقادهایی که مثلاً کارل پوپر در دفاع از دموکراسی به افلاطون اشرافی وارد می‌سازد در افلاطون وکیلی از موضع فردی که طرف‌دار سلطنت شرقی است بر او وارد می‌شود، در حالی باید گام‌های زیادی برداشته شود تا سلطنت شرقی به تراز آریستوکراسی افلاطونی و سپس به تراز دموکراسی اصلاح‌شده برسد.

۴۷۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۲، شماره ۴، تیر ۱۴۰۱

۱۰. اثری مشابه آن چه مثلاً از دکتر حاتم قادری به نام *ایران و یونان، فلسفه در لابه‌لای سیاست و در بستر تاریخ* در دست داریم، با این تفاوت که فقط به افلاطون پرداخته شود.

کتاب‌نامه

- پانوسی، استفان (۱۳۵۶)، *تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون*، تهران: انجمن فلسفه ایران.
- پانوسی، استفان (۱۳۶۸)، «تأثیرات شرقی در فلسفه یونان»، *مجله فرهنگ*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ش ۴ و ۵، بهار و تابستان.
- قادری، حاتم (۱۳۸۸)، *ایران و یونان: فلسفه در لابه‌لای سیاست و در بستر تاریخ*، تهران: نگاه معاصر.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲)، «شهر زیبایی افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان»، *نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان*، ش ۴.
- وکیلی، شروین (۱۳۵۵)، *افلاطون: وسازی یک افسانه فلسفی*، تهران: ثالث.

Beetham, Frank (2007), *Learning Greek with Plato (A beginner's course in Classical Greek)*, Great Britain, Bristol Phoenix Press.

Edwards, P. (ed.) (1967), *The Encyclopedia of Philosophy*, 8 vols. New York and London: Macmillan Pub. Co. and Others.

Liddell, Henry and Robert Scott (1843), *Greek-English Lexicon*, Oxford University Press.

Plato (1989), *The Collected Dialogues*, Edith Hamilton and Huntington Cairns (eds.), Princeton: Princeton University Press.

Ress, D. A. (1967), "Platonism and the Platonic tradition", in: *Edwards* (1967), vol. 6.

Rutherford, W. G. (1912), *First Greek Grammar, Accidence*, London: Macmillan.